

★ انقلاب مداوم : نظریه یا استراتژی

سؤال :

چیزی که در واقع شما می‌گوئید اینست که نظریه انقلاب مداوم بیشتر يك استراتژی سیاسی قابل انطباق بر کشور - هائیت که مرحله مشخصی از انکشاف راطی می‌کنند تا ابزاری برای تحلیل کردن کارآئی نظریه بیشتر بکار تعیین اهداف استراتژیک و وظایف پرولتاریا و متحدین می‌آید تا پیشگوئی نمودن.

جواب :

درست است . من ترجیح می‌دهم که انقلاب مداوم را بمثابه " استراتژی " تفسیر کنم ، هرچند تمایز میان " ابزار تحلیل " و " استراتژی " تا اندازه‌ای مصنوعی است . چرا که اگر استراتژی علمی باشد (بعبارت دیگر تخیلی نباشد و قابل تحقق باشد) می‌بایست بر اساس تحلیل عینی روشنی استوار باشد . در این حالت وقتی ما بحث می‌کنیم که آیا نظریه انقلاب مداوم به این و یا آن کشور قابل انطباق است و یا نیست در واقع منظورمان مجموعه‌ای از تکالیف است که رودر روی طبقات استثمار شده کشور مورد نظر قرار دارد . اینجا است که تمایز میان انقلاب مداوم در کشورهای وابسته و انقلاب پرولتاریائی ناب " در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری حقیقتاً معنی پیدا می‌کند .

شاید برای درک صحیح تر این مساله بهتر باشد که به تکامل تاریخی نظریه یا استراتژی انقلاب مداوم نظری

بیافکنیم. همانطور که میدانیم، فرمول بندی اساسی نظریه انقلاب مداوم در سال ۱۹۰۵ در واقع تلاشی بود برای کشف نیروهای محرک انقلاب آتی روسیه در پرتو درسهای تجربه انقلاب ۱۹۰۵. سؤال هائی که تروتسکی در نتایج و چشم اندازها به آنها پرداخت اینها بودند: پویائی طبقاتی این انقلاب چگونه خواهد بود و نقش طبقه کارگر در آن چیست؟ سال های قبل از انقلاب اکتبر نظریه " انقلاب مداوم " که منحصر با نام تروتسکی همراه شد، به این معنی بود که انقلاب آتی روسیه طبقه کارگر را در قدرت خواهد نشانده. و طبقه کارگر قدرتمند ناگزیر خواهد شد که بخاطر حل مسائل ناشی از فقدان انقلاب بورژوائی در روسیه، سیاست های ریشه ای بر علیه مناسبات مالکیت بورژوائی اتخاذ کند. در آن سال ها انقلاب مداوم در تقابل با مواضع منشویکها و بلشویکها قرار داشت. منشویکها اعتقاد داشتند که انقلاب آتی ناگزیر انقلاب بورژوائی خواهد بود و رهبری آن مطلقا بر عهده لیبرال ها محول خواهد شد. اما موضع بلشویکها بسیار متفاوت بود. آنها معتقد بودند اگرچه تکالیف انقلاب آتی همان تکالیف انقلاب بورژوائی است، اما این وظایف توسط اتحاد پرولتاریا و دهقانان تحقق پذیر خواهد بود. این اتحاد بعد از تسخیر قدرت " دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان " را اعلام خواهد کرد. تروتسکی این فرمول را صرفا یک جمع ریاضی دو طبقه کارگر و دهقان توصیف کرد، چرا که نقش ویژه هر یک از این دو طبقه در درون این اتحاد و نیز خلقت طبقاتی دولت ائتلافی حاکم را مشخص نمی کرد.

بهر حال بلشویکها با تشویق لنین در انقلاب ۱۹۱۷

استراتژی انقلاب مداوم را در عمل بکار گرفتند. من هیچ

گواهی را درست ندارم که لنین انقلاب مداوم را از دیدگاه نظری مورد ارزیابی قرار داده باشد. اما او در عمل در بهار سال ۱۹۱۷ نشان داد که بخش دهقانی در فرمول ریاضیش ارزشی بیشتر از صفر ندارد. تزه‌های آوریل لنین چنین برداشتی را ارائه می‌دادند. گاردهای قدیمی بلشویک بلافاصله بعد از دریافت تزه‌ها، آن‌ها را بعنوان انحراف " تروتسکیستی " تلقی کردند. اگر نقش بخش دهقانی در فرمول " دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان " به صفر تقلیل یافت، بنا بر این تنها چیزی که باقی می‌ماند " دیکتاتور پرولتاریا " بود.

فشار وقایع تمامی مسائل در این مورد رابه کنار راند. در سال‌های سخت‌جنگ داخلی، بحث درباره کاربرد انقلاب اکتبر در مورد کشورهای توسعه‌نیافته چندان در دستور روز قرار نداشت، بویژه آنکه موج خیزش‌های انقلابی که در پی جنگ جهانی اول بحرکت درآمد، عمدتاً در اروپای توسعه یافته متمرکز شده بود. در آن زمان برای رهبران حزب بلشویک و بین الملل سوم الویت مرکزی، بسط انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بود. بعدها در سال‌های دهه بیست و بویژه هنگام تجربه انقلاب ۲۷-

۱۹۲۶ چین بود که مجادله برگرد انقلاب مداوم پا گرفت و این نظریه توسط تروتسکی تکامل بیشتری یافت. بهر حال، در آن زمان مضامین بحث‌ها بشکل دراماتیکی دگرگون شده بود. فرآشد استالینی شدن بین الملل کمونیست آغاز شده بود و " نظریه " سوسیالیسم در یک کشور بصورت دگم اساسی بوروکراسی در حال تبلور شکل گرفته بود. در ایمن رابطه نظریه کهن بلشویکی " دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان " احیاء شده. منتهی این بار نه

بمثابه فرمولی ریاضی که قابل انطباق به يك کشور خاص است ، بلکه بعنوان نسخه ای استراتژیکی که احزاب پرولتری در کشورهای مستعمره را تحت انقیاد بورژوازی آن کشورها درمی آورد (بعنوان مثال کومینتانگ در چین) .

در این محتوی ، احیاء فرمول " دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان " در اواسط و اواخر سالهای دهه بیست بمنزله غسل تعمید دادن نظریه سوسیالیزم در يك کشور بود که بمثابة ابزاری درست بوروکراسی محافظه کار رشد یا بنده پرورده می شد. جوهر نسخه استالینی " دیکتاتوری دمکراتیک " تقسیم جهان به شورهای بود که آماده انقلاب سوسیالیستی بودند و آنهایی که آمادگی آنها نداشتند. تمام کشورهای دنیای مستعمره (ومتعاقب آن تمامی کشورهای جهان ، البته اندکی دیرتر) در این تقسیم بندی در گروه دوم جای گرفتند. براساس این استراتژی سیاسی ، احزاب انقلابی کارگری در این کشورها نمی بایست برای کسب هژمونی بر دهقانان ، برای تسخیر قدرت و برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ، همانگونه که در روسیه سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد ، تلاش کنند. دست زدن به چنین اقدامات انقلابی يك عمل تخیلی محسوب می شد. چرا که این کشورها به ظاهر به " بلوغ " کافی برای رسیدن به سوسیالیزم دست نیافته بودند. در عوض احزاب کمینترن تشویق شدند که از بورژوازی برای برآوردن انقلاب " دمکراتیک " (یعنی بورژوازی) پشتیبانی کنند. تنها در يك آینده نامعلوم این کشورها آماده دگرگونی سوسیالیستی خواهند شد. بنا براین ، نظریه منشویکی انقلاب "دومرحله ای" بزرگ شده و تعمیم یافت. ولی این نظریه حتی نسبت به نظریه منشویکها

راست تربود. چرا که حداقل منشویکها در استقلال سازمانی حزب پرولتاریائی از احزاب لیبرال دموکراتیک مصر بودند. در چنین زمینه‌ای بود که تروتسکی کتاب انقلاب مداوم را نوشت و این نظریه را به که بنقد در نوشته‌های گذشته‌اش دربارهٔ انقلاب روسیه آمده بود، کامل نمود. عبارت دیگر نظریه یا استراتژی انقلاب مداوم در تقابل مستقیم با نظریه یا استراتژی سوسیالیزم لنینی در کشورها یا نسخه استالینی "دیکتاتوری دموکراتیک"، تکامل یافت. بجز "قانون نخست" انقلاب مداوم که قبلاً ذکر کردم - یعنی این که حل کامل و اصیل تکالیف انقلاب دموکراتیک تنها از طریق دیکتاتوری پرولتاریا تحقق خواهد یافت - این نظریه در قالب ۱۹۲۹ خود چه چیز دیگری را تاکید می‌کند؟ نخست، بخاطر وزنه عظیم دهقانان در کشورهای توسعه نیافته، بجز اتحاد پرولتاریا و دهقانان هیچ راه حلی برای مسائل انقلاب نمی‌توان یافت. دوم، این اتحاد در عمل به پیش نخواهد رفت مگر تحت رهبری سیاسی پرولتاریا و پیشگامان آن که در حزب انقلابی سازمان یافته باشند. عبارت فوق در واقع بدان معناست که پیروزی انقلاب دموکراتیک تنها می‌تواند از طریق دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یابد. سوم، بخاطر دلائل متعددی تجارب تاریخی نشان داده‌است که دهقانان قادر نیستند خود را در یک حزب مستقل سازمان دهند و نقش مستقلی ایفا نمایند. مهم این نیست که نقش انقلابی دهقانان تا چه اندازه عظیم است بلکه نکته اساسی در اینجا است که دهقانان از نقطه نظر سیاسی یا می‌باید از بورژوازی پیروی کنند و یا از پرولتاریا. لیکن آنان هیچگاه نمی‌توانند قدرت دولتی را تصاحب کنند و رژیم را مستقر کنند که مبین خواست -

انقلاب مداوم در کشورهای ۳۸ / ۰۰۰

های طبقاتی آنها باشد. عبارت دیگر ارزش " بخشش دهقانی " در فرمول ریاضی " دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان " همواره صفر خواهد بود. از اینرو " دیکتاتوری دموکراتیک " تنهایی تواند به شکل دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یابد. دیکتاتوری ای که توسط دهقانان حمایت می شود. چهارم ، این دیکتاتوری پرولتاریا که سراز بر انقلاب دموکراتیک بقدرت می رسد ، اگر بخواهد تکالیف انقلاب را به انجام رساند، ناگزیر است که عمیقاً حقوق مالکیت بورژوائی را دگرگون سازد . بنا براین تصاحب قدرت بمفهوم پایان فرآشد انقلابی دگرگونی روابط اجتماعی کشور مورد نظر نیست ، بلکه آغاز آن است . به روایت جمله مشهور تریتسکی : "انقلاب دموکراتیک مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی فرامی رود" که به نوبه خود نمی تواند کامل شود مگر در مقیاس بین المللی ، بنا براین انقلاب در دو مفهوم " مداوم " است ، اولاً ، گذار از انقلاب " دموکراتیک " به " سوسیالیستی " بدون هرگونه گسستگی صورت می گیرد و درثانی چنین فرآشد انقلابی در مقیاس ملی می بایست با بسط در سطح بین المللی تداوم یابد .

بنا براین نظریه یا استراتژی انقلاب مداوم از دید - گاه نظری تقسیم بندی جهان را به کشورهای که آماده انقلاب سوسیالیستی هستند و آنهاییکه " آمادگی ندارند " رد می کند. افزون آنکه این نظریه می گوید کشوری که در آن پرولتاریا برای کسب هژمونی دهقانان بسیار ضعیف است و قادر نیست قدرت را تصاحب کند نه تنها برای انقلاب سوسیالیستی " آمادگی " ندارد بلکه برای انجام یک انقلاب دموکراتیک موفقیت آمیز نیز آماده نیست و

چنین انقلابی بخاطر ضعف سیاسی طبقه کارگر نمی تواند کامل شود. بنا بر این آشکارا دو گونه کشور وجود ندارد. کشورهاییکه آمادگی برای انقلاب سوسیالیستی را دارند و آنهائیکه آمادگی ندارند. بلکه سه گونه وجود دارد: کشورهایی که در آنها بنقد انقلاب بورژوازی انجام گرفته و بنا بر این برای انقلاب پرولتاریائی در مفهوم "ناب" کلمه آمادگی دارند، کشورهاییکه در آنها تکالیف انقلاب بورژوازی دموکراتیک هنوز کامل نشده است و بنا بر این پرولتاریا با اولیفه کسب هژمونی بر دهقانان، تصاحب قدرت و تکمیل وظایف انقلاب بورژوازی در یک فرآشد انقلاب "مداوم رو به روست که "مستقیما" به دگرگونی سوسیالیستی جامعه "فرامی روید"، و کشورهاییکه در آنها پرولتاریا فوق العاده ضعیف است و وظایف انقلاب بورژوازی دموکراتیک نمی تواند تکمیل شود. این فرمول بندی بدان معنا نیست که بورژوازی در کشورهای رده دوم نمی تواند قدرت راحتی برای یک مدت طولانی در دست داشته باشد، بلکه معنی واقعی آن اینست که تازمانیکه حاکمیت بورژوازی سرنگون نشود، وظایف انقلاب دموکراتیک نمی تواند بشکل کامل و اصیل حل شود.

حالا آنچه را که ما باید برای ارزیابی این نظریه از خود بپرسیم اینست که آیا نظریه فوق توسط وقایع به اثبات رسیده است یا خیر؟ عبارت دیگر آیا کشوری از گروه دوم توانسته است توسط یک فرآشد انکشاف سرمایه داری و تحت حاکمیت بورژوازی خود راجه صف کشورهای گروه اول برساند؟ آیا کشور وابسته با نظام سرمایه داری و یا یک مستعمره سابق وجود دارد که باطنی تغییرات اقتصادی - اجتماعی کافی، پرولتاریای خود را در برابر

انقلاب مداوم در کشورها ی ۰۰۰ / ۴۰

آنچنان وظایفی قرار نهد که از نقطه نظر ماهوی مطابق با وظایفی باشد که اکنون رودر روی پرولتاریای کشورهای آسیای شرقی، فرانسه، بریتانیا، و ایالات متحده قرار دارد؟ اگر ما سؤال را با این سیاق مطرح کنیم، جواب آشکار می شود. چنین کشوری وجود ندارد و هیچ دلیلی درست نیست که در آینده ظهور چنین کشوری را شاهد باشیم. البته می توان گفت که دریا راهی از کشورهای وابسته، صنعتی شدن قابل ملاحظه ای انجام گرفته است. ولی این امر بیش از پیش انقلاب مداوم را در دستور روز قرار داده - است. تضادهای طبقاتی چنین کشوری شدیدتر گشته و پرولتاریا امکانات بیشتری برای بدست آوردن استقلال سازمانی و سیاسی خود و کسب همونی بر توده های دهقانی را در پیش رو دارد. ولی وظایف بنیادی تغییر نکرده اند. می توان این مسائل را بشکل استعاری چنین بیان داشت: از دیدگاه سیاسی اکنون بسیار حیاتی است که میان کشورهای آرژانتین و مکزیك از یکسو و چاد و پاراگوئه از سوی دیگر تمایز قائل شد ولی در این امر نباید تا آنجا پیش رفت که تمایز کیفی میان آرژانتین و مکزیك از يك سو و آلمان و فرانسه از سوی دیگر را مخدوش کرد.

سؤال:

اجازه دهید بحث را با مساله " مراحل " دنبال کنم. در بسیاری از برداشتهائی که از انقلاب مداوم موجودند چنین بنظر میرسد که برای این نکته تاکید می کنند که همه مبارزات توده ای در "جهان سوم" ضرورتاً و سریعاً خصلت سوسیالیستی بخود می گیرند. آیا نمی توان گفت که در برخی کشورها ممکن است يك دوره کامل، فازی از گشایش پویایی انقلاب مداوم، وجود داشته باشد که در آن مبارزه برای

انقلاب مداوم در کشورهاى ۰۰۰ / ۰۱

خواستهای دمکراتیک غالب باشد. چنین دوره‌ای يك "مرحله" نیست، چرا که این مبارزات منحصراً در درون چارچوب دولت بورژوازی به مفهوم کلاسیک آن صورت نمی‌گیرد، بلکه در این دوره مبارزات توده‌ای مختلف بدو علیه دولتی سرکوبگر جریان می‌یابد که تحت حاکمیت بورژوازی محلی اینگونه کشورهاست. موارد متعددی در کشورهای وابسته وجود دارند بعنوان مثال کوبا در دوران حکومت با تیستا، و در این اواخر نیکاراگوئه. در این کشورها ما شاهد خیزش‌هایی هستیم که در آن تمامی مردم، حتی بخشی از بورژوازی، در مخالفت با بخش اندکی از دار و دسته بورژوازی که دستگاه دولتی را کنترل میکند و تحت حمایت امپریالیزم هستند، متحد می‌شوند.

نادیده گرفتن این مساله اغلب به گرایش منتهی می‌شود که اهمیت خواستهای دمکراتیک را منکر می‌شود. بعنوان مثال می‌توان از مساله چین نام برد که در آن بسیاری از تروتسکیست‌ها به کرات تاکید حزب کمونیست چین بر وظائف دمکراتیک بعد از پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ را گونه‌ای سرباز زدن از آغاز ساختن سوسیالیسم تلقی می‌کردند و آنرا محکوم نمودند. هنگامی که به گذشته نگاه می‌کنیم این گونه برخورد و همچنین محکوم نمودن حزب کمونیست چین نادرست بنظر میرسد و شاید با زتاب ناتوانی در درك صحیح روابط میان وظائف دمکراتیک و فرآشدا انقلابی در کل است.

جواب:

می‌توان گفت که بعضی از رفقائی که ادعای کنند تروتسکیست هستند هرگز بطور واقعی نظریه انقلاب مداوم را درك نکرده‌اند و هنوز در این وهم بسر می‌برند که وظائف انقلاب ما هیتا در کشورهای توسعه نیافته و کشورهای پیشرفته صنعتی یکی هستند. ولی این مساله هیچ

ربطی به مواضعی که بین الملل چهارم از بدو پیدایش خود در پیش گرفته است، ندارد. هیچ نشانه‌ای دراسترا-تزی انقلاب مداوم دال براینکه مبارزات توده‌ای درکشور-های وابسته باید حول خواست‌های پرولتری آغاز شود، وجود ندارد. بلکه برعکس احتمال آن بسیار کم است. هر چند همان گونه که قبلاً متذکر شدم، ممکن است که درکشورهای نیمه صنعتی، مبارزات توده‌ای حول خواست‌های پرولتری آغاز شود. بهر حال، حتی در اینگونه کشورها نیز محرز نیست که در نخستین لحظات فرآشد انقلابی خواست‌های ناب پرولتری و سوسیالیستی در پیشا پیش دیگر خواست‌ها مطرح شوند.

ساختار اقتصادی - اجتماعی این کشورها به گونه‌ایست که خواست‌های دمکراتیک احتمالاً در نخستین لحظات انقلاب بیشتر مطرح خواهند بود. مشروط به اینکه خواست‌های دمکراتیک مسائل ارضی را نیز شامل شوند. چنین بود جوهر فرآشد انقلابی در روسیه که بمثابه مبارزه‌ای برعلیه ستمگری و استبداد تزار و رهایی دهقانان زوده‌سوسیالیسم آغاز شد. این خواست‌ها نمونه خواست‌های دمکراتیک بودند و تروتسکی هرگز آنرا انکار نکرد. برعکس، این مساله پایه کلی استراتژی انقلاب مداوم در شکل اصیل خود بود. این خواست‌های مرکزی می‌تواند پشتیبانی اکثریت مطلق توده را بدست بیاورند ولی تنها هنگامی می‌توانند رنگ پیروزی را ببینند که پرولتاریا بر مسند قدرت بنشینند. ولی پرولتاریا در روسیه زمان انقلاب تنها ده درصد توده را تشکیل می‌داد. بنابراین کاملاً ماجرا جویی صرف خواهد بود اگر تصور کنیم که کارگران بدون اینکه مدافعین طراز اول چنین خواست‌هایی باشند -

- خواست‌هایی که محور خواست‌های توده‌ها کثیری است که اغلب از خرده‌بورژوازی و دهقانان تشکیل یافته‌اند - بتوانند به تسخیر قدرت نائل شوند. تسلط خواست‌های دمکراتیک در گشایش دوره انقلابی مؤید تحلیل تروتسکی است. و به هیچ وجه موجب تعجب تروتسکیست‌ها نیست. تنها چیزی که می‌توان در زمان حاضر به این نظریه افزود اینست که در کشورهای نیمه صنعتی که طبقه کارگرازلحاظ تعداد بزرگتر از روسیه زمان انقلاب و دهقانان کمتر هستند، بنظر میرسد که مسائل دمکراسی سیاسی از وزن سزگین تری نسبت به خواست‌هایی که حول مسائل ارضی می‌چرخند برخوردار باشند. ولی این مساله نیز به ساختار اقتصادی - اجتماعی هر کشور بستگی دارد. برای مثال این نکته در مورد هندوستان، کشوری که در آن اهمیت مساله ارضی کاملاً آشکار است، صادق نخواهد بود. این امر احتمالاً حتی در بخش‌های عظیمی از برزیل نیز صادق نیست.

نکته‌ای که باید از آن احتراز کرد افتادن در دام‌های سیاسی و تاکتیکی ناشی از دیدهای شدیداً کلیشه‌ای از پویایی مبارزه است. به همین علت و بخاطر دلایلی که شما ذکر کردید، من کلمه " فاز " رانمی‌پسندم. هرچند این کلمه به بدی کلمه " مرحله " نیست. ولی این کلمه " فاز " نیز هنوز با خود مفهومی از توالی منقطع زمانی را حمل می‌کند که بنظر من نادرست است. آنچه که اهمیت بسیار دارد این است که ما فرآیند انقلاب را به مثابه دوره‌های منقطع زمانی که در طی هر یک از دوره‌ها این یا آن خواست کما بیش اهمیت بیشتری می‌یابند، در نظر بگیریم. بلکه باید درک کنیم که فرآیند انقلاب مبارزه مداومی است که در آن مجموعه‌ای از شعارها و خواست‌ها مطرح می‌شوند و هیچ تمایز

انقلاب مداوم در کشورهای ۰۰۰ / ۴۴

روشنی میان خواست‌های "دمکراتیک"، "پرولتری" و "سوسیالیستی" موجود نیست.

دام سیاسی خطرناکی انتظار کسانی را می‌کشد که برخوردار توالی زمانی را اختیار کرده‌اند: خواست‌های دمکراتیک "فاز نخست" انقلاب - حتی اگر شده فقط بخاطر فقدان آن - با خواست برای نهادهایی با خصلت بورژوا - دمکراتیک یعنی دمکراسی پارلمانتاریستی بورژوازی یکی دانسته می‌شود. همان‌طور که در این اواخر در اسپانیا و پرتغال شاهد بودیم. این دام حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز خطر مهلکی است. بهر حال، واقعیت اینست که هیچ پیوند اتوماتیکی میان خواست‌های دمکراتیک و نهادهای دولتی بورژوا - دمکراتیک وجود ندارد. اگر کسی چنین تطابقی را در ذهن داشته باشد سعی خواهد کرد که آنرا به فرآشد واقعی تاریخی تحمیل کند. همان‌گونه که در پنجاه سال گذشته سوسیال‌دمکرات‌ها، استالینیست‌ها و کسانی که از سنت استالینی آب‌خورده‌اند دائما چنین کرده‌اند. (من در اینجا دربارهٔ کادرهای پائین صحبت می‌کنم، مادر مورد رهبری این‌گرایشها آشکارا به شکل دیگری برخورد می‌کنیم) یکی از پیامدهای چنین برخوردی ندیدن امکانات ظهور اشکال دمکراسی مستقیم، دمکراسی پرولتری، و خود - سازماندهی طبقه کارگر، در فرآشد بسیج حول خواست‌های دمکراتیک است. همان‌گونه که در روسیه و کشورهای دیگر دیدیم، چنین اشکالی از خود - سازماندهی طبقه کارگر بشکل خودانگیخته از بطن مبارزات انقلابی برمی‌خیزد. مساله مهم اینست که اگر چه آنها بشکل خودانگیخته ظاهر می‌شوند، اما نمی‌توانند بشکل خودانگیخته بسوی تغییر دستگاه دولتی

۴۵/ انقلاب مداوم در کشورها ی ۰۰۰

موجود حرکت کنند. آنها نمی‌توانند بشکل خودانگیخته خود راه‌ها هنگ و متمرکز سازند و بشکل خودکار و مستقیم مشروعیت دولت بورژوازی را به مبارزه بطلبند. و این همه به یک رهبری انقلابی نیاز دارد. هر جریان سیاسی که در چارچوب این کلیشه بدام افتد، بر آن خواهد بود که یک " فاز " دمکراتیک اجتناب ناپذیر است و این " فاز " ضرورتاً نهادهای دولت بورژوا - دمکراتیک را طلب می‌کند ، و منطقی‌تر خواهد کرد که نطفه‌های خود - سازماندهی را بمثابه " پدیده‌های " نارس " سرکوب کند، چرا که چنین تشکلاتی در تطابق با خصلت مرحله " (یا فاز و یا هرواژه‌ای که دلتان می‌خواهد) دمکراتیک نیستند. حزبی با این خط - مشی ، علی‌رغم اهداف اعضا ، و حتی رهبران‌ش ، در عینیت نقشی ضد انقلابی ایفاء خواهد کرد. از چنین دامی می‌باید گریخت .

بر آنچه که می‌باید تاکید کرد اینست که شوراهای کارگری ، شوراهای کمون‌های دهقانی و سایر اشکال خود - سازماندهی توده‌های زحمتکش می‌توانند در مراحل اولیه بنظر "دمکراتیک " فرآید انقلابی ظاهر شوند - گویم که حتماً ظاهر می‌شوند بلکه می‌توانند ظاهر شوند. ظهور و یا عدم ظهور آنها به عوامل بسیاری بستگی دارد : گذشته " تاریخی کشور مورد نظر و سنت جنبش کارگری آن تناسب نیروها در درون جنبش توده‌ای میان نیروهای که چنین اشکالی را می‌پذیرند و آنها که در مخالفت با آن قرار می‌گیرند. درجه " استقلال جنبش توده‌ای ، درجه " آگاهی طبقاتی و عوامل متعدد دیگر. مساله مهم اینست که با هوشیاری گوش بزرگ باشیم ، و توجه عمیقی به آنچه که کارگران و دهقانان عملاً انجام می‌دهند مبذول داشته و

و هر امکانی را بر اساس کلیشه‌های از پیش ساخته مردود ندانیم. استراتژی انقلاب مداوم نه تنها از منطقی اقتصادی - اجتماعی ، بلکه در عین حال از منطقی سازمانی - سیاسی نیز برخوردار است . هنگامی که می‌گوئیم وظایف دمکراتیک تنها از طریق دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند حل شوند ، در عین حال ابراز می‌کنیم که پرولتاریا نمی‌تواند مبارزه راهبری کند مگر اینکه طبقه کارگر سازمان‌ها و ساختارهای سیاسی مستقل متعلق بخود را داشته باشد : اتحادیه‌های کارگری ، احزاب ، شوراهای والیته حزب انقلابی که بتواند توان‌های موجود در موقعیت‌ها را دریابد و از تمامی فرصت‌های موجود سوچوید تا بتواند محتوای پرولتری مبارزات دمکراتیک در کشورها ی وابسته را استخراج کند . این نکته یکی از بزرگترین اتهامات سنگینی است که ما تروتسکیست‌ها علیه استالینیست‌های سنتی طرفدار مسکو و مائوئیست‌ها ایراد می‌کنیم : آنها بر اساس کلیشه‌ای که در دست دارند در مساله تاکید بر سازمان مستقل طبقه کارگری در فرآیند انقلابی فرومی‌مانند و حتی بدتر آنکه آنها بکرات ترجیح داده‌اند که سازمان‌های مستقل کارگری در احزاب " مترقی " بورژوازی ملی حل شوند .

درواقع این خط مشی استالینستی و مائوئیستی ماجراجویانه است . چرا که از دیدگاه مارکسیستی کاملاً ابلهانه است که برنامه قیام ، مبارزه مسلحانه و تسخیر قدرت را طرح ریزی کرده بدون اینکه عناصر اساسی حزب پرولتری را ساخت . حزبی که بتواند سازمان‌های مستقل کارگری را جلو براند . افزون تر آنکه ماجراجویی آنها با برداشت پندارگرایانه از آگاهی طبقاتی و سازمان دهی ترکیب شده است . تروتسکی خاطر نشان ساخت که این ابدا

ما تریالیستی نیست که انتظار داشته باشیم یک طبقه اجتماعی منافع طبقاتی خود را قربانی کند - البته اگر آن طبقه از منافع خود آگاه باشد. آیا قابل تصور است که پرولتاریا متحد با دهقانان بتواند انقلاب را رهبری کند، حکومت مطلقه را در هم شکند، ارتش استبدادی را منحل کند، خود را مسلح کند، قدرت دولتی را اعمال کند و بعد از این همه به کارخانه‌ها بازگردد و اجازه دهد که توسط سرمایه دارها استثمار شود؟ این سؤال پاسخ خود را در بردارد. کارگرانی که در مبارزه انقلابی چنین اعتماد به نفسی کسب کرده‌اند هرگز به شکل منفعل به استثمار سرمایه‌داری تن نخواهند داد. برای آنکه کارگران به این انفعال تن در دهند صرفاً متقاعد ساختن ایدئولوژیک کافی نخواهد بوده، سرکوب نیز لازم است. به همین علت است که هیچ‌گونه گسستگی در فرآیند انقلاب وجود ندارد. و به همین دلیل است که هیچ "مرحله‌ای" در کار نیست - مگر اینکه کارگران یا توسط خیانت رهبری یا توسط سرکوب مسلحانه و یا ترکیبی از هر دو واز سازمان دادن مستقل خود منع شوند. ذکر این نکته جالب است که حتی بلشویک‌ها نیز هنگامی که خواستند "توالی زمانی" را، اگرچه بشکل انقلابی، در مورد بسیج پرولتاریا رعایت کنند، حوادث بر آنها پیشی گرفت. آنها و تروتسکی نقشه زمانه‌ی هوشمندان‌های برای نوامبر ۱۹۱۷ تا تابستان ۱۹۱۸ در دست داشتند؛ اول، کنترل کارگری را در پیش روداریم، بعد ملی کردن انحصارات بزرگ، آنگاه ملی کردن در مقیاسی وسیع تر، و غیره. از دیدگاه صرفاً نظری این شیوه احتمالاً موثرترین راه برای آغاز ساختن سوسیالیسم در شوروی بود. ولی این امری کاملاً تجربیدی بود، چرا که

پویائی واقعی ناشی از تحول در مناسبات طبقاتی که در اثر تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر بر راه افتاده بود، بدست فراموشی سپرده شده بود. اما آنچه که اتفاق افتاد این بود که کارگران، که در عالی ترین مرحله اعتماد به نفس بودند، بخاطر پیروزی تاریخی جسارت یافته بودند و به سادگی آماده نبودند برای يك لحظه زیر بار مالکیت خصوصی، حتی تجارت خصوصی در مقیاس كوچك بروند بنا بر این آنها شروع به اجرای انقلاب سوسیالیستی به شیوه خود کردند.

درس بزرگی در این قضیه نهفته است. در بهترین صورت ممکن، تحمیل طرح زمانی برای بسیج واقعی پرولتاریا منجر به بوروکراتیزه شدن انقلاب و انحطاط شدید بوروکراتیک از همان آغاز می شود. انحطاطی که بعدها در نظام اقتصاد با برنامه نیز بدترین تاثیر را بر جا می گذارد. چنانکه در مورد چین این مساله را تجربه کردیم. و در بدترین حالت به شکست خونین انقلاب منجر می شود. چنین است خطر هر گونه بینشی که سعی دارد این و یا آن " طرح های زمانی " از پیش ساخته شده را بر انقلاب در کشورها ی توسعه نیافته تحمیل کند.